

پدیدارشناسی به عنوان یک روش تحقیق

در انجام پژوهش پدیدارشناسی، پژوهشگر با پدیده‌های مورد پژوهش ارتباط نزدیک برقرار کرده و در اصل می‌خواهد خود را در جریان این پدیده‌ها بشناسد.

اگر بتوانیم پدیدار شناسی هوسرل را به‌درستی بفهمیم، می‌توانیم از آن به مثابه‌ی یک روش تحقیق موردی استفاده کنیم. یک روش تحقیق پدیدارشناختی را می‌توان طی مراحل زیر انجام داد:

1. موضوعی را باید انتخاب کنیم که برای ما اهمیت شخصی و اجتماعی داشته باشد؛ یعنی موضوع باید ما را از لحاظ فکری و عاطفی درگیر کند.
2. باید افراد مورد مطالعه‌ی مناسب را انتخاب کنیم. هوسرل با اعتقاد به دانش «بین‌ذهانی» باور داشت که یک فرد تنها از طریق فرایند هم‌دلی می‌تواند به شناخت ذهنی دیگران نائل شود.
3. با هر فرد مورد مطالعه باید مصاحبت عمیق و طولانی داشته باشیم تا وفاق و هم‌دلی حاصل آید.
4. آن‌گاه با تحلیل داده‌های ثبت شده‌ی مصاحبه‌ها باید به دنبال کشف مضامین و الگوهای معنایی باشیم.

پدیدار شناسی هوسرل

هوسرل عقیده دارد تفکر در مورد هر پدیده‌ای باید بدون پیش‌داوری شروع شود و نه مانند دکارت به چیزی شک کنیم و یا آن را رد کنیم. او این شیوه‌ی تفکر را «اپوخه» می‌نامد. مفهوم اپوخه را می‌توانیم به فارسی به معنی امتناع از داوری زود هنگام و تعلیق داوری و حکم بدانیم یا آن را مهار پیش‌فرض‌ها در شناخت پدیده‌ها قلمداد کنیم. هوسرل اپوخه را نقطه‌ی آغاز پدیدار شناسی می‌داند.

اما در نگاه پدیدارشناختی هوسرل، «تقلیل» مفهومی وسیع‌تر و گسترده‌تر از اپوخه دارد. اگر اپوخه نخستین گامی است تا جهان طبیعی مفروض را به تعلیق درآورد، تقلیل طی طریقی تدریجی با عبور از سطوح و مراحل گوناگون است.

حيث التفاتی:

هوسرل این اصطلاح را از استادش فرانتس برنتانو گرفت. از نظر هوسرل التفات، آن شیوه‌ای است که آگاهی یا وجدان هر پدیداری را شکل می‌دهد. حيث التفاتی یعنی آن که هر شعور یا وجدان، یک امر خاص است که به آن توجه و التفات نشان داده‌ایم و آن امر بر ما پدیدار شده است. این در مورد تمام حالت‌های وجدان، اعم از تخیل، حافظه، میل، انگیره، اراده و غیره صادق است.

شهود ذات:

به نظر هوسرل پدیدارها همان ذات‌هایی هستند که ذهن به شهودشان نائل می‌شود. بر خلاف فلسفه-ی کانت که ذات و واقعیت و نفس هر شیء غیرقابل شناخت اند، از نگاه هوسرل ذات یک شیء همان چیزی است که به شهود ذهنی رسیده و پدیدار شده است. او عقیده دارد که کار پدیدارشناس چیزی جز توصیف این پدیدارها نیست. از آنجایی که پدیدارها در تصور انسان ظاهر می‌شوند؛ کار اصلی پدیدارشناسی تحلیل مفاهیم ذهنی‌ای است که شهود می‌شوند. بنابراین پدیدارشناسی را می‌توانیم روش تحلیل یا توصیف مفاهیم بدانیم.

هوسرل معتقد بود که در مطالعه‌ی ساختارهای کلی درک افراد انسانی از جهان بایستی به نگرش طبیعی آن‌ها رجوع کرد. برای دستیابی به نگرش طبیعی نیز لازم است که انبوه ادراکات انسان را مقوله‌بندی کرد تا بتوان تجربیات ذهنی را در شکل ناب آن درک نمود. این مقوله‌بندی در درک بی-واسطه از جهان اجتماعی تحت عنوان «تقلیل پدیدارشناختی» شناخته می‌شود. لازمه‌ی درک مستقیم آن است که محقق به صورت ذهنی داده‌ها را تغییر داده و پس و پیش نماید تا نهایتاً به یک فهم کلی درباره‌ی پدیده‌ی مورد مطالعه‌اش دست یابد. هوسرل بر اساس این اصول فکری، به تفکر اثبات‌گرایی (Positivism) و به ویژه این ایده که افراد از طریق حواس خود می‌توانند جهان اطراف را ثبت و ضبط نمایند، انتقاد جدی وارد نمود. او بر این باور بود که تحقیق اثباتی منجر به خلق دانشی می‌شود که در آن تفکر انسانی در مواجهه با محیط منفعل عمل کند؛ در عوض در نگرش پدیدارشناختی، این مردم هستند که دنیای خود را فعالانه از طریق دانش و تجربیات روزانه‌ی خویش خلق و با آن ارتباط برقرار می‌کنند.

مزایای پژوهش پدیدارشناسی

پژوهش پدیدارشناختی به مثابه‌ی رویکردی به پژوهش کیفی، مزایای متعددی دارد. نخست این‌که می‌توان آن را برای تحقیق درباره‌ی گستره‌ی وسیعی از پدیده‌های رفتاری مورد استفاده قرار داد. دوم این‌که فرایند مصاحبه که برای جمع‌آوری داده‌های پدیدارشناختی مورد استفاده قرار می‌گیرد، دامنه‌ی گسترده‌ای دارد و از این رو، قابلیت کشف جنبه‌های فراوانی از تجربه را شامل می‌شود که ممکن است در پژوهش‌های کیفی بعدی، به عنوان متغیرهای مهم مطرح شوند. سرانجام شیوه‌های تحقیق پدیدارشناختی نسبتاً ساده و قابل فهم است؛ از این رو به نظر می‌رسد برای انجام یک پژوهش پدیدارشناختی، در مقایسه با پژوهش‌هایی که با استفاده از روش‌های سنت پژوهش کیفی مانند قوم‌نگاری یا نشانه‌شناسی صورت می‌گیرد به آموزش کمتری نیاز باشد.